

بررسی اشعار نویافته عماد شهریار

سهیل یار گل‌دره* طاهره چهر**

چکیده

پیدا شدن برخی نسخ خطی، جنگ‌ها و سفینه‌ها در کتابخانه‌های نقاط مختلف دنیا، نیاز به گردآوری و تصحیح مجدد دیوان بسیاری از شاعران را به عنوان امری ضروری اثبات نموده است. عمادی شهریار یا غزنوی از جمله شاعرانی است که از اشعار وی می‌توان دانست که در شعر پایگاهی برجسته داشته است و شاعری توانا بوده است. اما متأسفانه سروده‌های وی همانند بسیاری دیگر از شعرای بزرگ ادب پارسی از بد حادثه، به گونه کامل به دست ما نرسیده است و این نکته با قرآینی چند قابل اثبات است. از جمله دلایل وجود اشعاری به نام عمادی در سفینه‌ها و جنگ‌ها است که این اشعار، از دیوان شاعر افتاده است و شایسته است که این سروده‌ها در تصحیح انتقادی دیوان وی مورد توجه جدی قرار بگیرد. به علاوه، بسیاری از ابیات این شاعر، در دیوانی که هم اکنون از وی در دسترس است به غلط تصحیح شده و نیز ابیات و اشعاری وجود دارد که هم به این شاعر و هم به شاعران دیگر منسوب شده که متأسفانه به آنها هم هیچ اشاره‌ای نشده است. به سبب همین دلایل، تصحیح مجدد دیوان عمادی شهریار، به عنوان بخشی از گنجینه ادب پارسی، امری بایسته به نظر می‌رسد. آنچه که در این مقاله خواهد آمد تعدادی از سروده‌های نویافته عمادی است که با تحقیق و تتبع در کثیری از سفینه‌ها و جنگ‌ها و دیگر منابع به دست آورده‌ایم و البته با کاوش در منابع دیگر ممکن است دوباره به سروده‌های نویافته دیگری از وی دست یافت.

واژه‌ها کلید

عمادی، سروده‌های نویافته، جنگ‌ها، سفینه‌ها.

مقدمه

عمادی شهریار یا غزنوی به اتفاق نظر محققان از شاعران بزرگ قرن ششم ه. ق است. نام و کنیه وی بر اساس سفینه

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا همدان (نویسنده مسؤل) soheil.yari@gmail.com

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه tchetri@yahoo.com

بولونیا چنین است: «امیر الحکیم ملک الشعراء ابو محمد العمادی الغزنوی» (افشار، ۱۳۸۲: ۱۸). طبق گفته ارباب تذکره‌ها زادجای او شهریار ری بوده است و به همین سبب به «شهریاری» مشهور شده است (فروزانفر، ۱۳۵۸: ۵۱۷) و از طرفی «چون اوایل عمر را در خراسان به خصوص غزنین گذرانده به عمادی غزنوی نیز مشهور شده است (نفیسی، ۱۳۴۴: ۸۲)، درباره لقب او نیز باید یادآوری کنیم که: «لقب او از عمادالدوله فرامرز شاه مازندران مُنی است...» (راوندی، ۱۳۶۴: ۲۱۰).

روانی معنا و استواری لفظ، بیان ساده افکار و پرهیز از به کار بردن واژگان غریب فارسی و حتی تازی و ایجاز بیان از خصوصیات سروده‌های اوست. بر خلاف اشعار معاصرین وی همچون خاقانی و انوری و جز آن اشارات نجومی، طَبّی و جز آن در سروده‌های او بسیار کم است و نادر. نفیسی درباره سروده‌های او نوشته است: «عمادی یکی از بهترین شاعران قرن ششم ایران بوده و سبک بسیار جالبی دارد که در آن معانی دقیق را با سخنان دلنشین به هم آمیخته است و کنایات و استعارات بسیار به کار برده و به همین سبب در زمان خود از مشاهیر شعرا بوده است و شاعران دیگر به وی حرمت می‌گذاشته‌اند» (نفیسی، ۱۳۴۴: ۸۴). صفا نیز درباره اشعار عمادی نوشته است: «روش عمادی در شعر همان روش معهود شاعران در قرن ششم است یعنی افکار و مضامین باریک و دقیق را در عبارات سلیس و ترکیبات بدیع می‌پروراند و اگرچه معانی و مضامین خود را مبتنی بر مسائل غامض علمی یا تصورات خارج از محیط عادت نمی‌کند، با این حال فهم اشعار او گاه به سبب تشبیهات و تعبیرات خاص دشوار می‌شود و بر روی هم توان گفت سادگی و روانی در غالب اشعار او بیشتر غلبه دارد تا غموض و ابهام بعضی از آنها که نتیجه پیچیدن در اوهام و خیالات باریک و استفاده از الفاظ دشوار و ترکیبات صعب است» (صفا، ۱۳۷۸: ج ۲/ ۷۴۶-۷۴۵).

همچنین برای توضیحات ارزشمند دیگر به سخن و سخنوران (۱۳۵۸: ۵۱۸-۵۱۹) علامه فروزانفر رجوع شود. محل درگذشت وی را همان شهریار و تاریخ وفات او را ۵۹۴ ه.ق. نوشته‌اند (نفیسی، ۱۳۴۴: ۸۴؛ برای توضیحات بیشتر رک. فروزانفر، ۱۳۵۸: ۵۱۹-۵۱۸).

شاعرانی همچون ادیب صابر، انوری و سید حسن غزنوی و دیگران، او را در اشعار خود ستوده‌اند و کسانی چون کمال‌الدین اصفهانی یا انوری، بیتی از وی تضمین کرده‌اند و یا کسانی همچون ظهیری سمرقندی (قرن ششم) در سندهادنامه و أغراض السیاسه و جوینی در تاریخ جهانگشا و دیگران، نثر خویش را با آوردن سروده‌های وی مُزین کرده‌اند. برای نمونه انوری سروده است:

به بیت عماد جوابش بگفتم چه گفتمش؟ گفتم که ا روشنائی
«مرا از شکستن چنان پاک نایند که از ناکسان خواستن مومیائی»
(انور، ۱۳۷۶: ۷۶۰/۲)

و یا کمال‌الدین اصفهانی این چنین بیتی از وی تضمین کرده است:

لایق به حسب حال تو بیتی شنیده‌ام از گفته عماد بس نغز و دلگشا
«تشریف طغرلی ست و گر نه بگفتمی مصحف ز بند زر نشود مرتبت فرا»^۱
(اصفهانی، ۱۳۴۸: ۳۲۵)

همچنین انوری با توجه به همین بیت عمادی، گفته است:

هان و هان تا تو را عماد وار از سر ابله‌سی و نادانی
در نیفتد حدیث مصحف و بند کان مثل نیست نیک تا دانی
(انور، ۱۳۷۶: ۴۸۷/۱)

و نیز قوامی مطرزی گنجوی (قرن ششم) نیز در آن قصیده بدیعیه مشهورش در بخش «تضمین» مصراع‌ی از عمادی را - و البته بدون تصریح به نام وی - چنین آورده است:

وصل خواهم ندانم آنکه به کس
رایگان رخ نمی‌نماید یار
(مجموعه اشعار، برگ ۵)

مصراع دو را قوامی از این بیت گرفته است:

رایگان رخ نمی‌نماید یار
به سخن راست نمی‌گردد کار
عماد ، ۱۳۸۱: ۸۳

ظاهراً عمادی بر خلاف شاعران والا مقام هم عصر خویش سروده‌های کمتری داشته است. درباره تعداد سروده‌های وی نقل‌های متفاوتی دیده می‌شود. مثلاً هدایت نوشته است «گویند پنج هزار بیت دیوان دارد» (هدایت، ۱۳۸۲: ۱۲۸۷/۲) اما تقی کاشی تعداد سروده‌های او را چهار هزار بیت دانسته است (تذکره خلاصه الأشعار به نقل عمادی غزنوی، ۱۳۸۱: ۲۷) لکن دیوان کنونی وی از آن مقداری که هدایت و کاشی نوشته‌اند کمتر است. وجود این نکته و یافتن پاره‌ای از سروده‌های وی در منابع دیگر، این گمان را در اذهان ایجاد می‌کند که احتمالاً پاره‌ای از سروده‌های وی از میان رفته باشد. متأسفانه از دیوان عمادی نسخه کهنه‌ای نیز فعلاً شناخته نشده است و نسخ دیوان او تقریباً همگی متعلق به بعد از قرن یازدهم است.

پرسش‌ها پژوهش

محور اصلی این پژوهش پاسخ به این پرسش‌ها است:

- آیا آنچه اکنون با عنوان دیوان عمادی شهریاری در دسترس است، همه اشعار شاعر مذکور را در بر گرفته است؟
- آیا به کمک جنگ‌ها و سفینه‌ها می‌توان اشعاری نویافته از عمادی ارائه داد؟ و اساساً ارائه دیوانی کامل‌تر از اشعار این شاعر چه اهمیتی دارد؟

پیشینه پژوهش

تنها اثری که از عمادی شهریاری اکنون در دسترس است، دیوان عمادی شهریاری به کوشش ذبیح‌الله حبیبی‌نژاد است که کاری ناتمام به نظر می‌رسد، چرا که بنای مصحح تنها بر همان دو نسخه موجود از دیوان شاعر بوده و البته جز از چند جنگ، بهره چندانی از دیگر جنگ‌ها و سفینه‌های موجود نبرده است. به همین سبب و با توجه به اهمیت شعر عمادی که در نقل قول‌های محققان ادب پارسی دیده می‌شود، لزوم تصحیح مجددی از دیوان این شاعر ضروری به نظر می‌رسد.

یکی از نگارندگان این مقاله، پیشتر در مقاله‌ای با عنوان «پژوهشی در اشعار عمادی شهریاری»^۲ به نکاتی در خصوص زندگی شاعر، اشعاری که هم به او و هم به دیگران منسوب شده است و هم به تصحیح ابیاتی از وی، پرداخته است که در آنجا لزوم تصحیح مجدد دیوان عمادی یادآور شده است و مقاله حاضر، با ارائه اشعار نویافته عمادی، در حقیقت هم تکمیل‌کننده مقاله پیشین است و هم تأکیدی بر بازنگری و تصحیح مجدد دیوان عمادی شهریاری.

روش تحقیق

روش ما در این پژوهش، بررسی و جستجو در سفینه‌ها و جُنگ‌هایی -که اکثر آن‌ها تا کنون چاپ نشده- بوده است به کمک آنها توانستیم به پاره‌ای از سروده‌های عمادی دست یابیم که البته این خود غنیمت است و می‌شاید مورد عنایت محققان باشد.

بحث اصلی

آنچه که در ذیل خواهد آمد برخی از سروده‌های نویافته عمادی است که نگارندگان به یاری پاره‌ای از منابع به آن‌ها دست یافته‌اند و اینک اشعار نویافته وی:

۱- قصیده ۳۶: ۱۰۴-۱۰۳ با مطلع:

در غم یار، یار بایستی یا غم را کنار بایستی

این قصیده مشهور عمادی در بسیاری از منابع کهن و نسبتاً کهن یافت می‌شود. متأسفانه ابیاتی از این قصیده از دیوان عمادی افتاده است. برای نمونه نُه بیت از این قصیده در راحة الصدور راوندی آمده است که برخی از آن ابیات موجود در راحة الصدور، در دیوان عمادی نیست. با توجه به قدمت کتاب مذکور باید اشعار موجود در آن مورد توجه قرار بگیرد. از جمله آن اشعار این دو بیت است:

از پی آنکه زیر خاکش کرد چرخ را سنگسار بایستی

مشتر را برا کینه او با زحل کارزار بایستی

(راوند ، ۱۳۶۴: ۳۷۲)

این قصیده در کتاب نفیس تاج المآثر نظامی، ورق ۲۲۷ بدون نام گوینده و نیز در تذکره نفیس خلاصه الأشعار تقی کاشی صفحه ۳۶۲ به همراه ابیاتی دیگر، از جمله این دو بیت آمده است:

رو مریخ همچو ایامم زین فزع همچو قار بایستی

از پی تشنگان ماتم او آفتاب آبدار بایستی

ناگفته نماند که بیت اول از این دو بیت، نیز در تاج المآثر، ورق ۲۳۴ بدون نام گوینده آمده است.

در جنگ اسکندر میرزا (مورخ به سال ۸۱۳ و ۸۱۴ هـ.ق) چهار بیت از آغاز همین قصیده آمده است اما بیت سوم آنجا در دیوان عمادی نیست. آن بیت چنین است:

اندرین بوستان که عیش من است گل طمع نیست خار بایستی

(برگ ۲۴)

جُنگ یحیی توفیق

این جُنگ ارزشمند مورخ ۷۴۵ هـ.ق (متعلق به کتابخانه بزرگ سلیمانیه) است که دربردارنده سروده‌های از شعرای فارسی تا عصر سعدی است. در همین جُنگ اشعاری چند از عمادی دیده می‌شود که بعضاً در دیوان وی نیست. اینک آن اشعار:

مرغ وفا برون جهان آشیان گرفت عنقا صفت ز عالم وحدت کران گرفت

در کوره دل آتش حسرت زبانه زد زان سان که شعله در جگر آسمان گرفت

ز خون دل کنار زمین موج زد چنانک ز آسیب موج دامن مغرب نشان گرفت

سیلاب غم خرابه جان در میان گرفت
زین چشم خون گرفته قیاسی توان گرفت
(جنگ یحیی توفیق: ۱۵)

از نثار خاطر بر گوهر شهوار من
زانک بارش می دهد دست چو گوهر بار من
(جنگ یحیی توفیق: ۲۱)

گلی که بر سر و چمن بود چمنش
ز رو خویش که خوب آفرید ذوالمنش
چراست خاک و به خون غرقه جیب پرهنش
(جنگ یحیی توفیق: ۲۷)

چو در پیاله شود آفتاب را ماند
به رنگ و بو گل است و گلاب را ماند
(جنگ یحیی توفیق: ۳۷)

من به خون خط می دهم کان خط خواهد کشید
آه اگر آه سحرگه کین ما خواهد کشید
(جنگ یحیی توفیق: ۴۸)

تیغش چو صبح صادق اصل جهان ستانی
و ا غرقه شرف را سعی دل تو ثانی[؟]
(جنگ یحیی توفیق: ۶۰)

بگذشت جهان را به مثل از دل و از ظن
مو مژه در دیده من باد چو سوزن
لاله صفتم باد زبان در دهن الکن
(جنگ یحیی توفیق: ۹۳)

گرچه با کسر و خوان دعو جبار کنم
رو روشنشان چو ماه منخسف تار کنم
کز فلک چوبک زن بام ترا یار کنم
دیده بدخواه بدبخت ترا خار کنم
خون خصمان ترا ریزم چو خونخوار کنم
در معادن لعل پرداز و در کار کنم
پس بین کز زخمه در بزمت چه در بار کنم
گر به جز مدحت نویسم چون قلم جار کنم
آن سبک سیر ندارم کین سبکسار کنم
(جنگ یحیی توفیق: ۶۴-۶۳)

طوفان درد کشتی دل را ز لب گذشت
گر نیست باورت که چه شورست در دلت

ساعد جوزا و ساق عرش زیور بسته اند
کلک عنبر خوارم ار گوهر فشان باشد سزد

بتا ز گل چمن آراستند و چهره توست
به باغ بگذر و بر گل هزار منت نه
گل ار.. چه یوسف عهدست و عالمش یعقوب

چو از قنینه در آید شهاب را ماند
بیار باده که در باده در گلیم و گلاب

گرچه بر سوسن خط از مشک ختا خواهد کشید
زان سیه چشمش که ما را کشت خواهد زار زار

عدلش چو عهد نیسان فصل جهان فروز
ا روضه کرم را فیض کف تو باران

صدرا ز تو آن دیده ام از لطف و کرم کآن
هر مویم اگر نیست جهانی به مدیحت
ور نیست پر از شکر شکر تو دهانم

صاحباً گفت آسمان جوهر کسرم ز تست
انجمم را جز به رویت چشم اگر روشن شود
پیر هندوکش که خوانندش زحل درخواست کرد
مشرتر گفت ار چه بستان سعادت را گلم
ترک هند تیغ کش مریخ می گویند گفت
گفت خورشید: از پی دولت برین پیروزه سقف
زهره در دست ارغنون گفت ارغوانی باده نوش
تیر گفتا چون دواتم سر ز تن باشد جدا
داشت قصد قاصد بر درگهت مه باز گفت

خلعتم داد و بنواختی ا شاه جهان
تا که جان است مرا از خرد و بخت بلند

فخر من پیش امیران و بزرگان زین است
آفرین تو خداوند مرا تلقین است
(جنگ یحیی توفیق: ۹۳)

جنگ شماره ۷۹۸ مجلس

در صفحه ۳۷ این جنگ دو قطعه شعر از «عمادی» آمده است که در دیوان و منابع دیگر یافت نشد؛ البته پاره‌ای از ابیات قطعه شعر نخستین این جنگ به علت خوش خوان نبودن، قرائت نشد، اینک ابیاتی از آن دو قصیده:

روزه چو بر بست رخت، عید یفکنند بار
ماه شب عید هست چون سر چوگان تو
هست به سالی دوبار عید به اسلام در
عید وصالت بیار، روزه هجران بیار

رسم رهی نقد کن بوسه عید بیار
زان ز طرب همچو گو خلق بود بی قرار
عید من از رو تو هست به روز سه بار
زانکه نباشد به عید هیچ کسی روزه دار
(جنگ ۷۹۸ مجلس: ۳۸)

گر نبود ماه را بر آسمان هر مه محاق
آسمان از دیده من در حسد ماند که هست
ماه اگر بر آسمان باشد من اینک در زمین
زین سپس چون آسمان بی مه نباشم تا مرا
وقت دیدار تو ماها گر مرا چون آسمان
در جفا چون آسمانی گرچه دار حسن ماه

ماه خواندند ترا خلق جهان بر اتفاق
از جمال تو مرا در دیده ماه بی محاق
از مه رخسار تو چون آسمان کردم وثاق
هست با وصل تو وصل و از فراق تو فراق
تن سراسر دیده گردد کم نگردد اشتیاق
بنگر سو وفا و نسپر راه وفاق
(جنگ ۷۹۸ مجلس: ۳۸)

جنگ شماره ۸۲۱۹ مجلس

این جنگ تاریخ ندارد. در این جنگ دو قصیده به نام عمادی شهریاری آمده است اما در قصیده نخستین این جنگ ابیاتی آمده است که در دیوان عمادی نیست البته متأسفانه برخی از ابیاتش به علت چندان خوش خط نبودن کاتب، خوانا نیست و از آوردن آن خودداری شد. اینک برخی از ابیات آن قصیده:

نهاده بر کف چون سیم جام زر نرگس
عجب که دست به خونریز رز چو بگشادند
اگر ز ریختن خون تراست ناله زار
ز جهل دم به خلافتش زدن معاذ الله
لعاب حیه بر آب حیات طعنه زند
عسل چو نحل و شکر همچو نی کمر بنسد
جمال جود تو در رو بخل چین افکنند
کند ز طبع تو لطف التماس طبع هوا
کجا کشید ز طوق تو گردنی گردن
بر سکونت حلم تو طور در طیران
ز حادثات حریم تو مأمنیست که هست

چرا چنار یفکنند پنجه زرین
بیست بلبل شیدا لب از خروش و انین
کنون سزد که کند مرغ ناله‌ها حزین
گذاشتن دم شیر است در دم تنین
چو نحل اگر شود از شاخ لطف او گلچین
چو لب گشاد به الفاظ همچو جان شیرین
کمال لطف تو ز ابرو جان گشاید چین
کند ز روح تو علم اقتباس روح امین
گرفته حبل وریدش گلو چو حبل متین
ز بیم جنبش کلک تو فتنه را تسکین
کبوتر حرم ایمن ز مخلص شاهین

منم که اشک و رخم سرخ و زرد گشته چنین
 پیاده املم بر بساط او فرزین
 که روح قالب و مرغ آشیان و شیر عرین
 شراب ابلان پیش آر و آتش برزین
 (جنگ ۸۲۱۹ مجلس: ۸۲-۸۱)

سیاه کار چو شام و سپید کار چو صبح
 ز چشم شه چو حسودم فکند کی گردد
 وطن همی بگذارم بدین مراد چنان
 گذشت عید و خزان بر اثر همی گذرد

تذکره بتخانه

در این تذکره ارزشمند که در قرن یازدهم نگارش شده است ابیاتی از عمادی ثبت شده که بعضاً در دیوان وی دیده نمی‌شود. چهار بیت ذیل که از ابیات غزل هفتم دیوان صفحه ۱۱۵ است در این تذکره موجود است اما در دیوان عمادی نیست:

چه کمترست جهان را منم بدل آنت
 هنوز ناشده سطر سیه دیوانت
 زهی پر که... شد سلیمان
 رضا و خشم تو بس مشتر و کیوانت
 (محمود صوفی مازندرانی: ۱۵۶)

چه بهترست خرد را تویی طلب آنم
 همه جهان ز غم تو سیاه نامه شدند
 زهی ستاره که گردون نهاد خورشیدت
 به آسمان دعو مکن، ز کس مندیش

ابیاتی از قصیده پنجم دیوان صفحه ۵۷ در این تذکره هست اما دو بیت ذیل که پس از بیت دوم قصیده آمده است، در دیوان دیده نمی‌شود:

کسی که از لب تو گلشکر نمی‌یابد
 هزار دجله ز خون جگر نمی‌یابد
 (محمود صوفی مازندرانی: ۱۵۶)

چنان شود که در آتش گل و در آب شکر
 کجا چو طرفه بغداد می‌زد کانجا

سفینه اشعار مجلس، شماره ۶۵۱

در کتابخانه مجلس سفینه‌ای به شماره ۶۵۱ وجود دارد که گرچه در قرن دوازدهم کتابت شده است اما چنان که گفته‌اند احتمالاً از روی یک جنگ کهن (شاید از قرن هشتم) استنساخ شده باشد (ضیاء، ۱۳۹۱: ۲۹۷). در این سفینه ارزشمند، اشعاری از عمادی ضبط شده است که تعدادی از ابیات آن در دیوان عمادی یافت نمی‌شود. به این ترتیب، تعدادی از آن‌ها از خلال ابیات قصائد و دیگر قوالب دیوان افتاده است و تعدادی از ابیات نیز قصائد و ابیاتی است که کلاً آن قطعه اشعار از دیوان عمادی ساقط شده است؛ و اینک اشعار افتاده از دیوان:

بماندم از تن و هجران نمی دهد زنهار
 لبم مجو که سیمرخ راست در منقار
 ز بهر عمر گر انمایه کو پذیرفتار
 بهار می‌رسد از راه دور کم ز نثار
 به شانه کرد سر من سپهر آینه وار
 که هست نقطه کل را حدیث من پرگار

بماندم از غم و دلبر نمی رسد فریاد
 رخم مخواه که خورشید راست در حقه
 کنار و بوسه پذیرفت دلربا مرا
 شکوفه را گفتم بس نثار ساز گفت
 بنفشه را گفتم چون گشاده مویی گفت
 مرا چگونه به تعریض بد توان گفتن

به جنبش فلک آورد گاو را به کنار

به دایه فلک افکند ماه را به کنار

راد ابوالفضل بن ابوالقاسم
نام و نان بر در تو مقصورند
پسرانی که در هوا توانند
پدرانی که بدسگال توانند
دست و کلک تو بخت را تیغند
در وفاق و خلاف تو دو گروه
صحت و امن و حرمت و نعمت
زان مرّبع مخالفان دورند

(سفینه اشعار مجلس: ۱۵۵-۱۵۴)
که ملک خُلق و آدمی گهرند
بحر و کان با کف تو مختصرند
شادمانه به خانه پدرند
چاک جامه به ماتم پسرند
چون نکوتر نگه کنی سپرند
با خطر گشته‌اند و بی‌خطرند
چون غم و درد و رنج مشتهرند
زین مثلث موافقان بدرند
(سفینه اشعار مجلس: ۱۶۰-۱۵۹)

ابیات ذیل پاره‌ای از قصیده دوازدهم دیوان صفحه ۶۷ است اما از همان قصیده دیوان افتاده است:

مرا در غم خویش یار کن ا جان
ندانم تو را یار زیرا که دایم
اگر مهتر مه نماید سپهر
حرونی نکرد جهان گر بدید
به مردانگی و مروّت تمامی
کنم خامشی اختیار و بگویم

که کار شگرفست با یار یار
گه کار گویی که چون کردگار
و گر سرور گل فشانند بهار
که با زیر دستان کنی بردبار
به مدحت کرا دل دهد هم کار
که از هر چه موجود گشت اختیار
(سفینه اشعار مجلس: ۱۶۱-۱۶۰)

آدمی را امید راحت و امن
غلطی گر گمان بر که ترا

کمتر از یک نفس بود هم نیست
زیر سوز هزار ماتم نیست
(سفینه اشعار مجلس: ۳۴۸)

ا همه رازها تو را معلوم
ز آرزو ننگین خاتم تو
تا نبودند دوست و دشمن تو
از کمال کرم نمی خواهی
ز آرزویی که داشت سلطانی

را تو حاکم و فلک محکوم
زهره و مه شدند حاسد موم
نامند آوازه مبارک و شوم
دشمنان را ز جود خود محروم
هیچ باقی نماند جز مرسوم
(سفینه اشعار مجلس: ۳۴۹-۳۴۸)

از حزم تو کندتر ندانم
مقبول‌تر از مناقب تو
از بهر تو گفتم آن همه د
آن مو که در ستایش آید
مرد جستم نه ریش و دستار
آنجا که تو را یگانه گفتم

در راه حوادث آستانه
در دام سخن نبود دانه
این قطعه لطیف راست خانه
زلفست و کله نه مو و شانه
حکمت گفتم نه آفسانه
کفرست شناختن دوگانه

از پا سه ام بَوَد نشانه [کذا]
 زین مدح چو بحر بیکرانه
 (سفیه اشعار مجلس: ۳۵۰)

تازه کرد از مدحت قاضی حسن رو سخن
 بر در قاضی حسن دیدم معالی را وطن
 از عرق در آب آتش زا دیدم خویشتن
 خاک این قاضی حسن از خون آن قاضی حسن
 تا زمانه فرق کرد شعر او از شعر من
 آورد فرمان تو سیمرخ را بر بابزن
 مشتر را زهره سوز و زهره را بریطشکن
 (سفیه اشعار مجلس: ۳۵۱)

در ساغر، آفتاب خواهم
 بنیاد خرد خراب خواهم
 دریا هنر سراب خواهم
 آن روز که من کباب خواهم
 از هیبت تو نقاب خواهم
 از چنبر مه رباب خواهم
 در باطیبه^۳ عذاب خواهم
 چون نافه مشک ناب خواهم
 بس عذر که از تراب خواهم
 در چشم زمانه خواب خواهم
 مدح تو هزار باب خواهم
 چون مور و ملخ عقاب خواهم
 از درگه تو جواب خواهم
 از خامیه تو خضاب خواهم
 معذورم اگر شراب خواهم
 وز غیر تو ناصواب خواهم
 برگم ندهد که آب خواهم
 (سفیه اشعار مجلس: ۳۵۱-۳۵۰)

بوسه همی فشانند بر فرق شب ستاره
 هر ذره را که خواهی مرد شود خیاره
 چونان که در شریعت بر درد پشتواره [؟]
 چون آفتاب و دریا صد جوق یک سواره
 تا بی غمی نماند جز عزم تو چه چاره

هرچند کرانه از مدیحت
 این بار مرا همین قدر بس

چون سنایی افتاد از خطه غزنین به بلخ
 چون مرا از لشکر سلطان به ر پیوست بلخ
 اندر آن فکرت که این قاضی چو آن قاضی بود
 آسمان گفت آفتابا با عماد کوبه است [کذا]
 ا دریغارو آن بود که مدحش گفتمی
 گفتمی ا کلکت آن مرغی که در پرواز او
 گفتمی ا کرده کینت بر خلاف آسمان

در سایه تو چو آب خواهم
 گر نه به خرد تو را شناسم
 ورنه به هنر ترا ستایم
 بدخواه تو را جگر نماند
 تا چشم بلا مرا نبیند
 از بهر ترانه مدیحت
 جلاب حیات بدسگالت
 با خاک در تو عیش بازم
 در پیش تو چون زمین بیوسم
 تا چشم بد از تو دور ماند
 از طبع به التماس اشعار
 بر کشته کین تو ز محنت
 چون بانگ کنم که ا سعادت
 تا پیر دلم جوان بماند
 مهمان منند نسیم لشکر
 خواهم ز تو آرزو صوابست
 زیرا که ز تشنگی بمیمرم

ماند به گیسو شب بند دوات تو زآن
 گر بنگر به همت در عرصه زمانه
 بر دشمن تو نامش واجب کند سیاست
 شاهیست در سخاوت دستت که زبید او را
 تا خرمنی درآید جز حزم تو چه حيله

نوک خجسته کلکت بوسیده رو کاغذ
زر در غراره بخشی وز بهر عز سائل
از خواجگان تو پیشی وز شاعران عماد
نرّاد آسمان را پیشی دهی سه ضربه
بر باره سعادت قدرت سوار بادا

بخت بخشا مرا به اندیشه
غزلی جان فزا باید گفت
تا نگردم به نزد کس بی آب
آستین قبا همّت را
این همه هست لیک از بن گوش
به حقیقت سزا مدح تویی
مدح ساز ز من نباشد به
چون تویی را نماز باید برد
تا فراز آورم دو لفظ غریب
مختصر کردم این حدیث مرا
کم نیاید مرا مراد تو را

به خدایی که در ستایش خویش
دست حکمش به کیله خورشید
که ز چشمم به عرض خدمت تو
این سخن را عزیز دار که دوش

چون شب گه نهایت زاغیست شیر خاره
از مشتتر کنی زر وز زر کنی غراره
بانگ نماز بیشک به باشد از حراره
زین رو ماندم از تو منصوبه هزاره^۴
چندانکه بر دواند بر بام چرخ باره
(سفیه اشعار مجلس: ۳۵۱)

جان و دل در گداز باید داشت
سخنی دل نواز باید داشت
خاک بر فرق آز باید داشت
از قناعت طراز باید داشت
به در تو نیاز باید داشت
مهر تو بی مجاز باید داشت
خاطر من بساز باید داشت
چون منی را به ناز باید داشت
همه شب دیده باز باید داشت
به از این گوش باز باید داشت
زندگانی دراز باید داشت
(سفیه اشعار مجلس: ۳۵۲-۳۵۱)

آسمان را رکوع فرمودست
خبر من روزگار پیمودست
جان به عرض سرشک پالوست
چرخ با من در این سخن بودست
(سفیه اشعار مجلس: ۳۵۲)

در جنگ ارزشمند روضه الناظر کاشی (مورخ قرن هشتم)، رباعی ذیل، به نام عمادی ثبت شده است:
زلفت کی به زیر سایه بدر دارد
جز طره شب‌رنگ تو در عالم نیست
هرتاره از و دل صدر دارد
گر زانک شبی هست کی قدر دارد
(کاشی: برگ ۲۷۱)

در خلاصه الأشعار فی الرباعیات تبریزی (۱۳۸۴: ۱۰۹) نیز رباعی بالا به نام عمادی ثبت شده است.

در جنگ خطی ارزشمند «گنج بخش» اشعار مختلفی به نام «عمادی شهریاری» یا «عمادی غزنوی» آمده است برای
پرهیز از اطناب به آوردن چند نمونه بسنده می‌کنیم:

مرحبا آواز بلبل جبذا ایام گل
چار سو هر چمن تخت زمرد فام گل
(جنگ گنج بخش: برگ ۱۱)

بلبلان را گرم شد هنگامه در هنگام گل
مجمرمینا مثلث سوز شد تا ساختند

باده لاله فام رو نمود	باده لاله فام باید خواست
دل گل گر نگاه باید داشت	پیش گل جان جام باید خواست
گذشتی همه بگذشت و بودنی همه بود	می آر و می ده و بیش از گذشته یاد مکن
زمان زمان ز شکر خنده لب چو بگشاید	(جنگ گنج بخش: برگ ۴۲)
به آرزو نرسد بس کسی ز بوسه او	زهی فراخی شکر ز تنگی دهنش
	ز بس که بوسه کند آرزو ز خویشتش
	(جنگ گنج بخش: برگ ۸۰)

در جایی از همین جنگ چهار بیت از قصیده ۱۸ دیوان آمده است که یک بیت از آن چهار بیت موجود در جنگ، در قصیده موجود در دیوان نیست و آن بیت این است:

ور بر چکد بنفط سیه قطره از او	گردد ز بو نفط سیه بو سنبل خوار
	(جنگ گنج بخش: برگ ۴۱)

- در فرهنگ رشیدی (بی تا: ۱۵۱۷/۲) بیت ذیل به «عمادی شهریار» منسوب شده است که در دیوان عمادی یافت نیست:

از اشک چو یاقوت ز زر رخ خویش	این خسته جگر مفرح و یاره کند
------------------------------	------------------------------

- در فرهنگ جهانگیری، در سه جا چند بیت به عمادی منسوب شده است که عجالتاً چون انتساب آن سه بیت را به کسان دیگر نیافتیم در اینجا نقل می کنیم:

قمر که به گاه فرق نشناخت	از پهلوی شیر سینه شار
از شعر به فر تو بر آورد	از شعله نار دانه نار
	(شیراز، ۱۳۵۱: ۳۸۷/۱)

تیر فلک ز بیم، ستونه کند چو تیر	چون عزم کامکار تو زه بر کمان نهد
---------------------------------	----------------------------------

تشویر می دهد خرد خرده بین مرا	نقش خرد به باد ز لوح دلم بشو
-------------------------------	------------------------------

	(شیراز، ۱۳۵۱: ۶۸۲/۱)
	(پیراز، ۱۳۵۱: ۹۵۷/۱)

- در جنگ سید الهی صفحه ۳۳ این چهار بیت به نام «عمادی شهریار» آمده است (متأسفانه چند کلمه آن خوانده نشد):

نکویی کن و کسب کن نام نیکو	...مکن خواجه چون می توانی
به نان آبرو کرم تازه ماند	درین خاکدان کهنه باستانی
ثنا ذکر باقی دهد... باشد	به از ذکر باقی درین دیر فانی
جز انعام در حق هر مستحق	چه حاصل کند نعمت این جهانی

در صفحه ۴۵ جنگ مذکور، این بیت نیز به نام «عمادی» آمده است:

برون ز نام نکو چیست در زمانه بگو	ز کارنامه محمود و بارنامه سنجر
----------------------------------	--------------------------------

همچنین این بیت نیز در صفحه ۳۱ همان جنگ به «عمادی شهریار» نسبت داده شده است:

دندان طمع بر کن و این مایه بدان هر کام که هست جمله در ناکامی ست

در بیاض تاج الدین احمد وزیر (۱۴۲۳: ۳۰۸/۱) این دو بیت به عمادی نسبت داده شده است:

دریغاً دیده ره‌بین نـدار به غفلت عمر شیرین می‌گذار
به سر بُرد به غفلت روزگار مگر در گور خواهی کرد کار

اما ظاهراً نویسنده بیاض مذکور اشتباه کرده باشد! زیرا این دو بیت از اسرار نامه عطار نیشابوری است. (ر.ک: عطار نیشابوری، ۱۳۸۶: ۲۰۱) و البته مصحح بیاض نیز متوجه و متذکر این نکته نشده است!

نتیجه

حاصل این پژوهش، بیانگر اهمیت کندوکاو همه جانبه در تصحیح متون است. امروزه وجود سامانه‌های اینترنتی، نرم افزارها و پیدا شدن جُنگ‌ها، نسخ خطی و سفینه‌ها، این امکان را برای پژوهشگران فراهم نموده است. سهل‌انگاری در امر پژوهش، منجر به ارائه کارهای ناتمام و درجه چندم می‌گردد که لازمه آن دوباره‌کاری است. با توجه به آنچه در این پژوهش بیان شد، مشخص گردید که تصحیح مجلدی از دیوان عمادی شهریاری به عنوان شاعری برجسته و نیز به عنوان بخشی از گنجینه زبان و ادب فارسی ضروری می‌نماید زیرا دیوان عمادی به کوشش آقای ذبیح الله حبیبی نژاد، چند نقص عمده دارد. اول این که همه اشعار عمادی را در بر نمی‌گیرد؛ دوم این که بسیاری از ابیات آن به غلط تصحیح شده است و سوم آن که در این دیوان به بخشی از اشعار که هم به عمادی و هم به دیگران منسوب شده است، اشاره‌ای نشده است. نکات دوم و سوم را در مقاله‌ای دیگر مورد بررسی قرار داده‌ایم. محور اصلی این مقاله نکته اول بوده است، یعنی پرداختن به اشعار نویافته عمادی شهریاری. لازم به ذکر است در تصحیح مجلد دیوان این شاعر بزرگ، باید به منابع تازه‌ای که ما در این مقاله در حد توان خود به آنها دسترسی یافتیم و اغلب شامل نسخ خطی و جُنگ‌ها و سفینه‌ها می‌شود- توجه ویژه‌ای داشت تا بتوان اشعار نویافته وی را بر دیوان کم حجمش که از بد حادثه بخشی از اشعارش از میان رفته است، افزود و با پژوهشی فراخ‌تر، اشعار باقی مانده وی را که در دیوانش موجود نیست به دست آورد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- ناگفته نماند که بیتی را که کمال اصفهانی از عمادی تضمین کرده است در دیوان عمادی نیست!
- ۲- چاپ شده در فصلنامه کتاب ماه ادبیات، شهریور ۱۳۹۲، شماره ۷۷ (پیاپی ۱۹۱): ۶۸-۵۸.
- ۳- در سفینه مذکور به غلط «باطنه» آمده است، صورت درست می‌بایست «باطیه» باشد که ما همین صورت را در متن آوردیم.
- ۴- این بیت در سندبادنامه (ظهیری سمرقندی، ۱۳۸۱: ۲۱۴) نیز آمده است. البته با این تفاوت که در متن به جای «هزاره»، «هزاران» آمده است. ضمناً در جُنگ مذکور در این بیت به جای «منصوبه»، «منسوبه» آمده است که غلط است و ما آن را به «منصوبه» تغییر دادیم.

منابع

الف) چاپی

- ۱- تاج الدین، احمد وزیر. (۱۴۲۳). بیاض، محقق: علی زمانی علویجه، قم: مجمع ذخائر اسلامی، چاپ اول.
- ۲- انوری، محمد بن محمد. (۱۳۷۶). دیوان اشعار، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی (۲ج)، تهران: علمی فرهنگی، چاپ پنجم.

- ۳- تبریزی، ابوالمجد محمد بن مسعود. (۱۳۸۳). خلاصه الأشعار فی الرباعیات، گنجینه بهارستان (مجموعه یازده رساله در ادبیات فارسی/شعر)، به کوشش بهروز ایمانی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۴- الحسینی، عبدالرشید بن عبدالغفور. (بی تا). فرهنگ رشیدی، به تحقیق و تصحیح محمد عباسی، شرکت سهامی چاپ رنگین.
- ۵- صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۸). تاریخ ادبیات در ایران، مجلد سوم، تهران: فردوس، چاپ هشتم.
- ۶- ضیاء، محمدرضا. (۱۳۹۱). متون ایرانی (دفتر سوم، با تکیه بر دیوانها و اشعار فارسی، به کوشش جواد بشری)، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول.
- ۷- ظهیری سمرقندی، محمد علی. (۱۳۸۱). سندبادنامه، تصحیح محمد باقر کمال الدینی، تهران: میراث مکتوب، چاپ اول.
- ۸- عبدالکریم بن ابوبکر. (۱۳۸۹). مجمع الرباعیات (اوراق عتیق، مجموعه مطالعات متن پژوهی، نسخه شناسی و فهرستنگاری)، به کوشش سیدمحمدحسین حکیم، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول.
- ۹- عطار نیشابوری، فرید الدین محمد. (۱۳۸۶). أسرار نامه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، چاپ دوم.
- ۱۰- عمادی غزنوی، ابومحمد. (۱۳۸۱). دیوان. تصحیح ذبیح الله حبیبی نژاد، تهران: طلایه چاپ اول.
- ۱۱- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۵۸). سخن و سخنوران، تهران: خوارزمی، چاپ سوم.
- ۱۲- اصفهانی، کمال الدین اسماعیل. (۱۳۴۸). دیوان خالقی المعانی. به تصحیح حسین بحرالعلومی، تهران: کتابفروشی دهخدا.
- ۱۳- نفیسی، سعید. (۱۳۴۴). تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران: کتابفروشی فروغی.
- ۱۴- هدایت، رضا قلی خان. (۱۳۸۲). مجمع الفصحاء. تصحیح مظاهر مصفا. تهران: امیرکبیر.

ب) خطی

- ۱- جنگ اسکندر میرزا، دستنویس شماره Add-۲۷۲۶۱ موزه بریتانیا، به خط محمد حلوی و ناصر الکاتب، مورخ ۸۱۴-۸۱۳ ق، فیلم شماره ۲۴ کتابخانه دانشگاه تهران.
- ۲- جنگ یحیی توفیق، مورخ ۷۴۵ ق، شماره ۱۷۴۱، کتابخانه بزرگ سلیمانیه، استانبول.
- ۳- جنگ شماره ۶۵۱ کتابخانه مجلس، کتابت در قرن دوازدهم.
- ۴- جنگ شماره ۸۲۱۹ کتابخانه مجلس. بدون تاریخ.
- ۵- جنگ شماره ۷۹۸ کتابخانه مجلس. بدون تاریخ.
- ۶- جنگ گنج بخش، دستنویس شماره ۱۴۴۵۶، کتابخانه گنج بخش پاکستان، سده هفتم، ۱۰۰ برگ.
- ۷- سید الهی، جنگ، شماره ۱۴۴۳۲ کتابخانه مجلس. کتابت در قرن دهم.
- ۸- کاشانی، محمد بن شرف الدین، خلاصه الأشعار و زبده الأفكار. کتابخانه مجلس، به شماره اختصاصی ۲۷۲. ۴۹۷ صفحه.
- ۹- کاشی، عبدالعزیز، روضه الناظر و نزهة الخاطر، دستنویس شماره ۷۶۶ کتابخانه دانشگاه استانبول، سده هشتم هـ. ق، ۳۰۴ برگ، شماره ۲۴۷ کتابخانه دانشگاه تهران.
- ۱۰- مازندرانی، محمد صوفی، تذکره بتخانه، شماره ۴۵۳۵ کتابخانه مجلس، قرن یازدهم.

- ۱۱- مجموعه اشعار، دستنویس شماره ۳۷۷۵ کتابخانه اسماعیل صائب ترکیه، به خط یونس ابن ابی بکر، مورخ ۶۸۱ق، ۶۶برگ، فیلم شماره ۲۷۵ کتابخانه دانشگاه تهران.
- ۱۲- نظامی، محمد حسن، تاج المآثر (مورخ ۶۹۴)، شماره ۱۴۰۲ کتابخانه فیض الله افندی ترکیه، میکروفیلم آن به شماره ۱۶۹ در کتابخانه دانشگاه تهران.

ج) نشریه

- ۱- افشار، ایرج. (۱۳۸۲). «هشت شاعر سده ششم و هفتم در سفینه بولونیا». نشر دانش. سال بیست و یکم. شماره چهارم: ۱۷-۲۴.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی